بسم الله الرحمن الرحیم

تقریر درس خارج اصول فقه آیت‌الله اراکی دام برکاته

سال تحصیلی ۱۴۰۵ – ۱۴۰۶

مقرر	**حجت‌الاسلام محمدعلی زحمت‌کش**	جلسه	۲۰	تاریخ	۱۴۰۵/۰۸/۰۹
عنوان ۱	**اصول عملیه**				
عنوان ۲	**اصل برائت**				
عنوان ۳	**برائت عقلی**				
عنوان ۴	**بررسی ادلهٔ قائلین به «برائت عقلیه»**				
عنوان ۵	**دلیل چهارم: تمسک به آیات قرآن کریم**				

«الْحَمْدُ لِلَّه رَبّ الْعالَمین وَ صَلّی اللهُ عَلَی سَیّدنَا مُحَمَّدٍ وَآله الطَیّبینَ الطَّاهرین وَ لَعنةُ الله عَلَی أعدائهم إلی قیام یَوم الدّین»

چکیدهٔ درس

این جلسه از درس خارج اصول با مقدمه‌ای اخلاقی پیرامون آفات تحصیل علم آغاز گردید. مهم‌ترین آفت دانش‌اندوزی، عارض شدن حالت تکبر و توهم «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» معرفی شد که انسان را در دام مکر و غفلت می‌افکند. با استناد به مضامین دعای ابوحمزه ثمالی و آیات قرآن، تأکید شد که طالب علم باید همواره، تمامی کمالات و توفیقات را عطای محض الهی بداند و با ذکر و مناجات دائم، خود را از عُجب و غفلت مصون بدارد.

در بخش اصلی درس، بررسی دلیل چهارم از ادلهٔ قاعدهٔ «قبح عقاب بلا بیان»، یعنی استناد به آیات قرآنی، پی گرفته شد. نخست، ایراد مرحوم شیخ انصاری به این استدلال مرور گردید که معتقد است آیات تنها نافی عقاب در فرض نبودِ مطلقِ بیان است، درحالیکه به زعم اخباریون، حکم عقل به احتیاط، خود بیان محسوب می‌شود. در نقد کلام شیخ تبیین شد که این پاسخ تنها در آیاتی نظیر ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾ که شامل بیان عقلی و نقلی است تمام می‌باشد، اما در آیهٔ ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ که صرفاً ناظر به بیان نقلی است، ناتمام است.

در ادامه، اثبات گردید که آیات مذکور و آیات هم‌سیاق در سوره‌های طه و قصص، اتفاقاً بر استحقاق عقاب پیش از بیان و قاعدهٔ احتیاط عقلی دلالت دارند. همچنین با استشهاد بدیع به آیات سورهٔ انفال، استدلال شد که «صدّ عن المسجد الحرام» به دلیل حرمت ذاتی و تکوینی کعبه، فی‌نفسه و پیش از بیان، موجب استحقاق عذاب است و حضور پیامبر و حجت الهی به عنوان «امان اهل زمین» رافع این عذاب مستحق می‌باشد؛ حضوری که مختص به جسم پیامبر نیست، بلکه در قالب امامت و در عصر غیبت با نیابت فقیه استمرار دارد.

***

مقدمهٔ اخلاقی: آفات تحصیل علم و خطر تکبر

در آغاز هفتهٔ تحصیلی، امید است خداوند متعال توفیق دهد تا بتوان برای او تحصیل کرد. تحصیل علم در کنار تمامی امتیازاتی که دارد، دارای آفاتی نیز هست که یکی از مهم‌ترین آنها، حالت تکبری است که ممکن است به انسان دست دهد. همین که انسان به این نقطه برسد که «چیزی را می‌داند که دیگری نمی‌داند»، ممکن است او را به حالت «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» برساند؛ همان حالتی که ابلیس در برابر حضرت آدم علیه‌السلام برای خود به وجود آورد و منجر به خشم و غضب و طرد الهی شد.

این حالتِ «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»، مشکلی برای کسانی است که در عرصهٔ علم گام می‌نهند. بنابراین، جویندگان علم باید به چند نکته توجه کنند. نکتهٔ نخست آنکه: «لَا يُوجَدُ الْخَيْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِهِ»؛ همان جمله‌ای که در آغاز دعای ابوحمزه ثمالی وارد شده است که می‌فرماید: «لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ وَلَا تَمْكُرْ بِي فِي حِيلَتِكَ، مِنْ أَيْنَ لِيَ الْخَيْرُ يَا رَبِّ وَلَا يُوجَدُ إِلَّا مِنْ عِنْدِكَ، وَمِنْ أَيْنَ لِيَ النَّجَاةُ وَلَا تُسْتَطَاعُ إِلَّا بِكَ».

عبارت «لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ وَلَا تَمْكُرْ بِي فِي حِيلَتِكَ»، دو لبهٔ یک جریان را نشان می‌دهد. در یک سوی این جریان، اگر آدمی از خیر الهی و از کمالی که می‌تواند به آن دست یابد محروم شود، خودِ این محرومیت از کمال، نوعی عقوبت الهی است که در فراز «لَا تُؤَدِّبْنِي بِعُقُوبَتِكَ» به آن اشاره شده است. از سوی دیگر، اگر باب تحصیل کمال به روی انسان گشوده شود، ممکن است در دام مکر الهی گرفتار آید که می‌فرماید: «وَلَا تَمْكُرْ بِي فِي حِيلَتِكَ». مقصود از حیله‌ای که در اینجا ذکر می‌شود، حیله‌ای است که غفلتِ خودِ انسان او را در این چاه می‌افکند. این‌گونه نیست که خداوند متعال برای کسی دام حیله پهن کند، بلکه این دام حیله، ساختهٔ خود آدمی است؛ زیرا هنگامی که انسان به کمالی دست می‌یابد، نخستین توهمی که دچار آن می‌شود این است که با خود می‌گوید: «من خودم این را به دست آوردم؛ [همانکه قارون می‌گفت:] ﴿**إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي**﴾.[1] از آنجا که من آن را کسب کرده‌ام، پس از دیگران بهتر هستم».

قرآن کریم مطلبی را در چند موضع تکرار می‌فرماید که ظاهراً این نوع از دام حیلهٔ الهی، مخصوص اهل ایمان است. گاهی انسان تصور می‌کند اکنون که در دنیا به این همه خوبی دست یافته است، در آخرت نیز وضعیت به همین منوال خواهد بود؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿**وَلَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِنْهَا مُنْقَلَباً**﴾[2]؛ او گمان می‌کند اگر به سوی پروردگار نیز بازگردد، شرایط همان‌گونه است؛ یعنی همان‌طور که خداوند در این دنیا وسایل مکنت، خوشی، کمال و توفیق را برای او فراهم ساخته، در آخرت نیز همان خداست و برای او حُسنی وجود خواهد داشت. در اینجا این عُجبِ شگفت‌انگیز به انسان دست می‌دهد.

طریق طلبگی در عین آنکه بهترین و مستقیم‌ترین راه‌ها و در واقع صراط مستقیم به سوی خداوند است، و سریع‌ترین اسباب وصول ـ یعنی ایمان و علمی که خداوند متعال ارزانی داشته ـ نیز در اختیار رهروان آن قرار گرفته است، اما می‌طلبد

---

۱. سورهٔ قصص: ۷۸.

۲. سورهٔ کهف: ۳۶.

که انسان لحظه‌به‌لحظه ذکر خدا را فراموش نکند. باید همواره به حقیقتِ «لَا یُوجَدُ الْخَیْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِکَ» توجه داشت و دانست که اگر چیزی به دست آمده، صرفاً عطای الهی است و ممکن است با یک غفلت، در یک لحظه سلب شود.

از همین رو خداوند متعال فرمود: ﴿وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ﴾[1]. امید است خداوند متعال ما را از غفلت در امان بدارد و توفیق طاعت و ذکر دائمش را کرامت فرماید. شایسته است انسان گه‌گاه در حال سجده با پروردگار متعال چنین مناجات کند: «ما قدرناک حق قدرک، و ما عرفناک حق معرفتک، و ما عبدناک حق عبادتک، و ما أطعناک حق طاعتک، و ما ذکرناک حق ذکرک، و ما شکرناک حق شکرک. فاقبل منا الیسیر واعف عنا الکثیر، فإنک تقبل الیسیر و تعفو عن الکثیر یا أرحم الراحمین. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین».

***

مرور ادلهٔ اثبات قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان

بحث در برائت عقلی و استدلال‌هایی بود که برای اثبات قاعدهٔ عقلی «قبح عقاب بلا بیان» اقامه شده است. مرحوم شیخ انصاری رحمه‌الله ادله‌ای را در این زمینه مطرح می‌کنند که اکنون نوبت به دلیل چهارم رسیده است:

دلیل اول: اجماع که پیرامون آن بحث شد.

دلیل دوم: بنای عقلا.

دلیل سوم: قاعدهٔ «قبح تکلیف بما لا یطاق».

دلیل چهارم: آیات کریمهٔ قرآن که به عنوان منبّهات یا مرشدات به حکم عقل به آنها استناد شده است؛ نظیر آیهٔ ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾[2] و آیهٔ ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾[3].

پیش‌تر بیان شد که مرحوم شیخ رحمه‌الله ایرادی بر استدلال به این آیات وارد می‌سازد. حاصل ایراد ایشان این است که این آیات بیش از این را اثبات نمی‌کنند که بدون هیچ‌گونه بیانی ـ اعم از بیان عقلی یا نقلی، و بالعموم یا بالخصوص ـ عقابی در کار نیست. این در حالی است که قائل به وجوب احتیاط عقلی معتقد است در ما نحن فیه بیان وجود دارد و آن بیان، همان حکم عقل است؛ و آیات نیز بیان بودنِ عقل را نفی نکرده‌اند. به عقیدهٔ اخباری و قائل به احتیاط، عقل در فرض «احتمال تکلیف و امکان احتیاط»، به استحقاق عقاب بر تخلف حکم می‌کند؛ یعنی هرگاه مکلف احتمال تکلیف بدهد و امکان احتیاط نیز برایش فراهم باشد، عقل او را در صورت تخلف مستحق عقاب می‌داند. بنابراین، آیات مذکور دلیلی بر نقض مدعای قائل به احتیاط عقلی به شمار نمی‌آیند.

در جلسهٔ گذشته بیان شد که اگر این اشکال مرحوم شیخ رحمه‌الله پذیرفته شود، نهایتاً بر استدلال به آیهٔ ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾ وارد است؛ زیرا تعبیر ﴿مَا آتَاهَا﴾ هم بر اتیان و بیان عقلی و هم بر اتیان نقلی صدق می‌کند. اما این ایراد بر

---

۱. سورهٔ اعراف: ۲۰۵.

۲. سورهٔ اسراء: ۱۵.

۳. سورهٔ طلاق: ۷.

استدلال به آیهٔ ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾ وارد نیست؛ چراکه این آیه صرفاً ناظر به اتیان و بیان نقلی است و می‌فرماید تا زمانی که بیان نقلی (بعثت رسول) محقق نشود، عذابی در کار نخواهد بود. مفاد آیه این است که حتی اگر حکم و بیان عقلی نیز وجود داشته باشد، با این حال تا رسولی مبعوث نگردد، خداوند عذاب نخواهد کرد. بنابراین، پاسخ مرحوم شیخ رحمه‌الله در خصوص آیاتی همچون ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا﴾ تام است، اما دربارهٔ آیهٔ ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً﴾ ناتمام است و می‌توان چنین اشکالی را بر کلام ایشان وارد دانست.

در مباحث گذشته به این مطلب پاسخ داده شد و تبیین گردید که اتفاقاً آیهٔ شریفهٔ ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ﴾ ـ در کنار آیات دیگری که هم‌سیاق با آن هستند، نظیر آیهٔ ﴿وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولاً فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ﴾[1]، یا آیهٔ سورهٔ طه که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ...﴾[2] ـ دلالت بر امری برخلاف مدعای مستدل دارد. از این آیات، به‌ویژه دو آیهٔ اخیر، فهمیده می‌شود که اگر رسول و بیانی هم در کار نبود، اینها در نتیجهٔ مخالفت، دچار مصیبت و عذاب می‌شدند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ﴾، یعنی پیش از همین بیان؛ بنابراین، حتی در فرض نبودِ بیان نیز زمینه و مقتضی برای استحقاق عقاب وجود داشته است. همچنین در آیهٔ دیگری در سورهٔ قصص می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا...﴾؛ از این تعبیر روشن می‌شود که پیش از بیان نیز عذابی ـ ولو به استحقاق عقلی ـ در کار بوده است و الّا چنین بیانی وجهی نداشت. اگر در فرض عدم ارسال رسول، هیچ عقابی بر مخالفت مترتب نمی‌شد، دیگر جایی نداشت که خداوند بفرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ﴾.

ازاین‌رو پیش‌تر بیان شد که این آیات اتفاقاً «أدلّ» بر قاعدهٔ «استحقاق عقاب عند احتمال التکلیف»؛ یعنی دال بر قاعدهٔ احتیاط عقلی هستند، نه قاعدهٔ برائت عقلی.

پرسشگر: ...

استاد: برای برخی این توهم پیش آمده است که چون ﴿مَا كُنَّا﴾ فعل ماضی است، یعنی ما در گذشته چنین نمی‌کردیم؛ اما چنین نیست! عبارت ﴿مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ﴾ در حقیقت سیره و سنت الهی را بیان می‌کند؛ بدین معنا که ما چنین نبودیم و نیستیم. مقصود از کاربرد فعل ماضی، صرفاً اخبار از گذشته نیست که بگوید در گذشته چنین نمی‌کردیم، بلکه بیانگر سیره، شیوه و سنت خداوند است. اتفاقاً آوردن عبارت به صیغهٔ ماضی، برای تأکید بر این مطلب است که سنت پروردگار همواره چنین بوده و این یک سنت لایتخلف الهی است.

پرسشگر: ...

استاد: هنگامی که خداوند می‌فرماید: ﴿مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ﴾، سخن دقیقاً در همین نکته است که این تعبیر، یا عبارت ﴿وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ﴾، کاشف از وجود یک استحقاق عقاب است؛ چراکه می‌فرماید اگر ما رسول نمی‌فرستادیم و اینها دچار

---

۱. سورهٔ قصص: ۴۷.

۲. سورهٔ طه: ۱۳۴.

مصیبت و عذاب می‌شدند [اعتراض می‌کردند]. اینکه دچار عذاب می‌شدند، بدین معناست که استحقاق آن را داشتند که به آن گرفتار می‌آمدند؛ و اگر بحث ناظر به فعلیت عذاب باشد، به طریق اولی کاشف از وجود استحقاق خواهد بود.

استشهاد به آیات سوره انفال در اثبات استحقاق عقاب پیش از بیان

چند آیهٔ دیگر نیز وارد شده است که بنده ندیدم به آنها استشهاد شود، اما به نظر می‌رسد با بتوان به آنها نیز برای این منظور تمسک جست. این آیات از آیات بسیار پرلایهٔ قرآنی هستند که مطالب فراوانی در آنها نهفته است.

خداوند متعال پس از نقل قول مشرکان که از روی نهایت وقاحت گفتند: ﴿**وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوِ ائْتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ**﴾[1]ـ یعنی حتی اگر بدانیم این سخن حق است، با آن مقابله و مخالفت می‌کنیم ـ در آیهٔ بعد می‌فرماید: ﴿**وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ**﴾[2].

بنا نیست در اینجا به جزئیات معنای این آیه پرداخته شود که نکات بسیاری در آن وجود دارد؛ از جمله اینکه چگونه حضور حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله مانع عذاب است. البته استفاده‌ای که از آیه می‌شود این است که مراد از ﴿**وَأَنْتَ فِيهِمْ**﴾، صرفاً حضور زمانی و مختص به عصر حیات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست؛ بلکه اکنون نیز ﴿**أَنْتَ فِيهِمْ**﴾ محقق است،؛ چه به لحاظ وجود سِعیِ رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و چه به این لحاظ که وجود امام و حجت، عین وجود رسول است.

از این آیه ممکن است چنین استفاده شود که حضور رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله ـ که در حقیقت همان حضور حجت و بیانی است که حجت به شمار می‌آید ـ دفع عذاب می‌کند. سپس در آیهٔ بعد می‌فرماید: ﴿**وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**﴾[3].

از عبارت ﴿**وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ**﴾ می‌توان استفاده کرد که خودِ «صدّ عن المسجد الحرام» از سوی آنها، فی‌نفسه موجب عذاب است و آنچه این عذاب را رفع می‌کند، مجیء و حضور رسول است. بنابراین، استحقاق عقاب پیش از حضور رسول ثابت است و حضور رسول، منشأ رفع این عقابِ مستحق می‌گردد. هنگامی که حضور رسول منشأ رفع عقاب مستحق باشد، بدین معناست که پیش از ارسال رسل و حضور رسول، استحقاق عقاب در کار بوده است.

پرسشگر: ...

استاد: آیه می‌فرماید: ﴿**وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ**﴾؛ یعنی همین «صدّ عن المسجد الحرام» فی‌نفسه موجب استحقاق عقاب می‌شود.

پرسشگر: ...

استاد: بسیار خب؛ بنابراین روشن می‌شود که استحقاق عقاب پیش از بیان وجود دارد!

پرسشگر: ...

---

۱. سورهٔ انفال: ۳۲.

۲. همان: ۳۳.

۳. همان: ۳۴.

استاد: این آیه می‌فرماید که پیش از بیان، استحقاق عقاب وجود دارد. اینکه می‌فرماید: ﴿وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ﴾، به چه دلیل است؟ به دلیل این است که ﴿يَصُدُّونَ﴾ (مردم را از مسجدالحرام بازمی‌دارند)، نه به دلیل اینکه ما بیان فرستادیم.

پرسشگر: ...

استاد: به نکتهٔ مورد نظر توجه نشد؛ سخن در این است که عبارت ﴿وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمْ﴾ بر خودِ ﴿صَدٌّ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ مترتب شده است. یعنی خودِ «صدّ» موجب استحقاق عقاب می‌شود، نه «صدّ» به اضافهٔ بیان و ارسال رسول؛ بلکه می‌فرماید: ﴿وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ﴾. مسجدالحرام واجد حرمت است و از همان ابتدا که خداوند متعال کرهٔ زمین را آفرید، مسجدالحرام دارای این جایگاه بود. به هر حال در روایات بسیاری وارد شده است که مسجدالحرام و بیت‌الله دارای حرمت است؛ و مقصود از حرام بودن آن، حرام تشریعی به این معنا نیست که صرفاً با تشریعِ «حَرَّمتُ» حرام شده باشد، بلکه فی‌نفسه دارای حرمت ذاتی و تکوینی است. در نتیجه، می‌توان به شکلی به این آیه نیز استناد کرد؛ هرچند پیش‌تر این مطلب با تعبیر «و لعل ما یؤکد ما ذکرناه» بیان شد.

پرسشگر: ...

استاد: تفاوتش در این است که این آیه پس از آیهٔ قبل، یعنی پس از عبارت ﴿وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ واقع شده است.

پرسشگر: ...

استاد: اغلب این شأن نزول‌ها چندان معتبر نیستند و دلیل معتبری ندارند، مگر شأن نزول‌هایی که متواتر باشند. برای نمونه، در تفسیر آیهٔ ﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ﴾[1]، اخبار متواتره‌ای در دست است که نشان می‌دهد این آیه مربوط به همان آیهٔ ﴿اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ﴾ است. اما این جزئیاتی که مطرح شد، معلوم اثبات نشده است. اساساً بیان شد که مراد از ﴿وَأَنْتَ فِيهِمْ﴾ این نیست که چون نمی‌خواهیم سنگ به سر تو بخورد، آنها را عذاب نمی‌کنیم! این چه نحوهٔ تفسیری است که گفته شود می‌ترسیدیم سنگ به سر تو اصابت کند، لذا وقتی کنار رفتی سنگ را فرو فرستادیم؟! شگفتا از این بیان! مقصود از «أَنْتَ» در عبارت «وَأَنْتَ فِيهِمْ»، وجود مقدس رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به عنوان حجت کبرای الهی است. گاهی در مطالبی که بیان می‌شود، نظر تنها به یک آیه نیست، بلکه معطوف به مجموع روایاتی است که در این زمینه و سایر زمینه‌ها وارد شده است. برای مثال، روایت عجیبی وجود دارد که من آن را با این نص در منابع اهل‌سنت دیده‌ام و در منابع خودمان با این نص نیافته‌ام. حاکم نیشابوری در «المستدرک» این روایت را نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «النُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنَ الْغَرَقِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الِاخْتِلَافِ، فَإِذَا خَالَفَتْهَا قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ»[2]. این روایت بسیار عجیبی است و نشان می‌دهد که اهل‌بیت علیهم‌السلام امانِ اهل زمین هستند، و این مسئلهٔ بسیار مهمی است. البته در روایات شیعه نیز تعبیر «أهل بیتی أمانٌ لأهل الأرض» وارد شده است، اما نه با این تفاصیلی که در روایت مذکور آمده است. این تفسیر که می‌فرماید: «أَمَانٌ مِنَ الِاخْتِلَافِ، فَإِذَا خَالَفَتْهُمْ قَبِيلَةٌ مِنَ الْعَرَبِ اخْتَلَفُوا

---

۱. سورهٔ معارج: ۱.

۲. **المستدرک علی الصحیحین**؛ ج ۳، ص ۱۶۲.

فَصَارُوا حِزْبَ إِبْلِيسَ»، در مستدرک حاکم آمده و روایت بسیار مهمی است. مقصود این است که در اینجا یک مسئلهٔ بسیار مهم و اساسی وجود دارد و آن اینکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت ایشان علیهم‌السلام امانِ اهل زمین هستند، و نیز آنچه در روایات با این مضمون آمده است که: «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا». اگر مجموع این آیات و روایات در کنار یکدیگر قرار داده شود، مسئلهٔ بسیار مهمی شکل می‌گیرد که خود نیازمند یک بحث گستردهٔ تفسیری، کلامی و حتی به شکلی اصولی است. اجمالاً از مجموع این آیات و روایات چنین استفاده می‌شود که خودِ وجود حضرت یعنی حضور حضرت «بما هو حجةٌ»، نه صرفِ حضور جسمانی ایشان موضوعیت دارد. اگر مقصود صرفِ حضور جسمانی باشد، به این آیه توجه کنید که می‌فرماید: **﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا * فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾**[1]. آیه می‌فرماید: **﴿لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾**؛ یعنی ایمان نمی‌آورند مگر آنکه تو را در **﴿مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾** حَکَم قرار دهند. مقصود از «ما شجر»، قضایای جزئی و نزاع‌های خُرد است. این‌گونه منازعاتِ جزئی با احکام کلیه و روایات مربوط به آنها حل‌وفصل نمی‌شود، بلکه باید خودِ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله حضور داشته باشد تا در هر نزاعی به او مراجعه شود. حال که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رحلت فرموده است، آیا این آیه تعطیل می‌شود؟! آیا معنای آیهٔ **﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾** این است که تا وقتی تو در قید حیات هستی، داوری بردن نزد تو شرط ایمان اینهاست، اما پس از رحلت تو دیگر شرط ایمانشان نیست؟! هرگز چنین نیست! حتی زمانی که جسم تو در میان نباشد، باز هم وجود تو در امت ادامه و تداوم دارد؛ وجود تو با وجود علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام و با وجود امامِ پس از او تا روز قیامت استمرار دارد.

پرسشگر: ...

استاد: ولی‌فقیه نیز به عنوان نایب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف دارای مرجعیت است، نه از سوی خودش و فی‌نفسه. امروزه اگر ولی‌فقیه نفوذ کلمه دارد، به خاطر شخص خودش نیست، بلکه از آن روست که نایب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف محسوب می‌شود و آن حضرت فرموده است: «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ». این امر درست مانند آن است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام، مالک اشتر را [به عنوان حاکم و نماینده] منصوب فرماید. از همین رو پیش‌تر بیان شد که غیبت زمانی همچون غیبت مکانی است. در واقع، ما «غیبت امامت» نداریم، بلکه آنچه هست «غیبت شخص امام» است. اگر اکنون امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف حضور می‌داشت و در غیبت مکانی به سر می‌برد ـ برای مثال، در کوفه، مدینه یا هر مکان دیگری حکومت می‌کرد ـ و می‌خواست برای ایران حاکمی تعیین کند، چگونه عمل می‌فرمود؟ اکنون نیز در عصر غیبت، به همان شیوه حاکم تعیین فرموده است.

بنابراین، از مجموع آیات و روایات چنین استفاده می‌شود که وجود حجت الهی بر روی زمین، مایهٔ امان است. معنای این سخن آن است که اگر حجت در میان نباشد، امانی برای مردم وجود نخواهد داشت. همین نکته به تنهایی برای اثبات این مدعا کافی است که استحقاق عقاب حتی پیش از بیان نیز وجود دارد. این مضمون دقیقاً همان مفاد آیهٔ شریفهٔ **﴿وَلَوْ أَنَّا**

---

۱. سورهٔ نساء: ۶۴ و ۶۵.

﴿أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ﴾ است؛ و تمامی روایاتی که در باب «لَوْلَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا» وارد شده‌اند، همگی در واقع تفسیر همین آیه و آیات مشابه آن به شمار می‌روند.

پرسشگر: ...

استاد: اولاً آن کس که می‌گوید: ﴿فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا﴾، این سخن را از آن رو نمی‌گوید که بیانی در کار است، بلکه می‌گوید اگر این سخن «حق» است، بر ما از آسمان سنگ ببارانِ! در واقع او با اصل حقانیتِ حق مخالفت دارد، نه به خاطر اینکه بیانی واصل شده است. اساساً در اینجا بحث از بیان مطرح نیست، بلکه می‌فرماید: ﴿إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ...﴾. ثانیاً استدلال در این مقام به آن آیه نبود، بلکه به آیهٔ پس از آن استدلال شد و کاری به آیهٔ نخست نیست. در آیهٔ نخست، شخص مشرک می‌گوید که اگر این مطلب حق باشد، من حاضر نیستم زیر بار حق بروم؛ یعنی حتی اگر حق با عقل نیز برای او ثابت شود و حقِ عقلی باشد [باز هم از پذیرش آن سر باز می‌زند].

پرسشگر: ...

استاد: ارتباطی به مسئلهٔ بیان ندارد. مفاد آیهٔ بعد این است که اگر تو در میان آنها نبودی، ما اینها را عقاب می‌کردیم. و «تو» چه هستی؟ تو همان «بیان» هستی؛ یعنی اگر تو که بیان هستی در میانشان نبودی، ما آنها را عقاب می‌کردیم. به قدر کافی پیرامون این موضوع بحث شد؛ ادامهٔ مباحث ان‌شاءالله به جلسهٔ فردا موکول می‌شود.

و صلّی الله علیٰ محمد و آله الطّاهرین

مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی